

ما به وجود آورد»^۱!! باید پرسید آیا این شرایط که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ وجود داشت، در چهار روز قبل یعنی در ۲۶ تیر که قوام فرمان نخست‌وزیری گرفت موجود نبود؟ از این مهمتر، در ۲۸ مرداد چه بلایی بر سر این «شرایط مساعد» آمده بود؟

کیانوری این طور القا می‌کند که گویا به رعشه افتادن و استعفای قوام، به خاطر شرکت فعالانه حزب توده، کشته شدن توده‌ای‌ها و سرانجام انقلابی بود که زعامت بلارقیب حزب توده بر عهده داشت. او با بزرگ جلوه‌دادن نقش نداشته حزب توده، در واقع منکر پایمردی و ایثار نیروهای مردمی می‌شود که به دکتر مصدق و جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی و آیت‌الله کاشانی وفادار بودند و شاه را مجبور کردند تا قوام را برکنار کند. همچنین نقش «سازمان گروه ملی» یا افسران ناسیونالیست که طرفدار جدی دکتر مصدق بودند، در تسریع تصمیم‌گیری شاه اثری چشمگیر داشت. افسران این سازمان که در تمام قسمت‌های ارتش پراکنده بودند، تا آنجا که توانستند دستور سرکوب مردم را نادیده گرفتند و شاخه نیروی هوایی آن به نحو بارزی مقاومت کرده، نشان داده بود از هرگونه فرمان در پرواز شکاری‌ها برای بمباران تظاهرکنندگان سرپیچی می‌کند. همین امر شاه را به تأمل و وحشت واداشت.^۲

به همین نحو، کیانوری ادعا می‌کند در ۳۰ تیر «یکی از افسران توده‌ای، به نام سرهنگ حبیب‌الله پَرمَان (برادر هدایت‌الله حاتمی) که فرمانده واحد تانک بود، از تانک پیاده شد و درجه‌هایش را کند و تانک را در اختیار مردم قرار داد. مردم هم سوار تانک شدند و او را روی دست بلند کردند و در خیابان ناصریه به راه افتادند»^۳ باید از کیانوری پرسید اگر این افسر با حفظ ویژگی خط حزبی و تربیت توده‌ای یا در نتیجه متحدالمالی از سوی حزب این واکنش را نشان داد، چرا هیچ یک از افسران توده‌ای دیگر، مشمول این قاعده واقع نشدند؟ آیا فقط به همین یک افسر دستور مقاومت منفی داده شده بود؟! هم‌اکنون ثابت می‌کنم که سرهنگ پَرمَان در آن روز، نه از تانک پیاده

۱ - شهباز، به نقل از شاهد، شماره ۷۴۷ مورخ ۱۵ شهریور ۱۳۳۱.

۲ - سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سربا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، از ص ۲۱۸.

۳ - کیانوری، خاطرات، ص ۲۴۳.

شد، نه درجه‌هایش را کند، نه تانک را در اختیار مردم قرار داد، نه او را سر دست بلند کردند، و نه اصولاً پرمان در آن زمان افسر توده‌ای بود. این افسانه ساخته و پرداخته ذهن خود کیانوری و یکی دو افسر دیگر از سازمان نظامی حزب توده پس از ۳۰ تیر بوده است:

بابک امیرخسروی در پژوهش گسترده‌ای راجع به داستان سرهنگ پرمان که در چند شماره از اطلاعات ضمیمه تمام قهرمان‌سازی کیانوری را بر باد می‌دهد، از جمله می‌نویسد «سرگرد [سروان] امیر شهابخس از کادرهای سازمان افسری حزب توده که... در مهاجرت، سال‌ها در دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده در لایپزیک کارمند بوده است، در نامه‌ای نوشته که برخی از افراد سازمان نظامی (عباسی و مبشری) بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به او گفته‌اند که داستان سرهنگ پرمان را در تبانی با خود کیانوری ساخته و تبلیغ کرده‌اند»^۱

ما برای دریافت جزئیات بیشتر، تحقیق امیرخسروی را با ستوان هوایی سابق مرتضی زربخت در میان گذاشتیم. مرتضی زربخت از اعضای فرزانه سازمان افسران توده‌ای بود و پس از تحمل ۱۲ سال زندان‌های عراق و ایران در سال ۱۳۳۷ آزاد شد و تمام روابط خود را با حزب توده قطع کرد. مرتضی زربخت - برادر بزرگ شادروان ناصر زربخت - به نگارنده گفت: «جریان سرهنگ پرمان را امیرخسروی درست نوشته است. من چندی پیش موضوع پرمان را برای دوستی در خارج نوشتم. این نامه همان است که مورد استناد امیرخسروی قرار گرفته است. متها زیر آن را بدون اسم کوچک و فقط با نام خانوادگی زربخت امضا کردم. این نامه به وسیله‌ای به دست امیرخسروی رسید و او خیال کرد نامه را ناصر زربخت (که او هم از افسران سازمان نظامی بود) نوشته است. بعد از انقلاب روزی در تهران نزدیک بیمارستان هزار تختخوابی سرهنگ پرمان را دیدم و او همان مطلبی را گفت که در نامه مذکور نوشتم و شما در نقد امیرخسروی خواندید. پرمان بعد از انقلاب دیگر سراغ حزب توده نرفت و اینک (در سن ۸۴

۱ - «نقدی بر خاطرات کیانوری»، اطلاعات ضمیمه، ۱۲ آبان ۱۳۷۳.

سالگی) در امریکا سکونت دارد و سخت مریض و زمین‌گیر است»^۱
 در این مورد، سرهنگ پرمان دو نامه - با فاصله‌ای نه‌چندان دور - در جواب یکی از دوستان مرتضی زربخت، به نام عبدالله، نوشت و آن دوست برای مرتضی فرستاد. یکی از نامه‌های پرمان که در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۷۳ برای مرتضی زربخت ارسال گردیده و معلوم است که با دستی لرزان ناشی از «سکته مغزی و در حالت نیمه‌فلج» نوشته شده، عیناً به شرح زیر است:

عبدالله عزیز و پوران محبوب من، یاد یاران یار را میمون بود - خاصه که آن لیلی و این مجنون بود [کذا] دستخط شما را خواندم و زنده شدم. سنوالی که کرده بودید، در ۳۰ تیر که من با تانک و سوار و پیاده مأمور انتظامات توپخانه و اطراف بودم هنوز داخل آن حزب نشده بودم. بعد از این واقعه از هر طرف مرا احاطه و داخل حزب کردند. من از تانک پیاده شدم و پاگون‌هایم را نیز نکندم بلکه از همان روی تانک با مردم صحبت کردم. به همه عزیزانم سلام برسان. قربان شما فدائی شما حبیب.

متن دو نامه سرهنگ پرمان تقریباً به یک مفهوم است. ولی در نامه دیگر آمده است «جریان ۳۰ تیر تا آنجا که من یادم است ... من روی تانک رفته نطقی کرده، با مردم به مسالمت و مهربانی حرف زدم و در نتیجه هیچ برخوردی پیش نیامد. بعد از این جریان اعضاء حزب مرتباً با من تماس گرفته و بالاخره مرا به حزب داخل کردند حبیب‌الله پرمان»^۲

نمونه‌های دیگری در دست است که افسران توده‌ای کارهای بزرگی می‌توانسته‌اند انجام دهند، ولی به دلیل اطمینان از مخالفت حزب توده با دکتر مصدق، برخلاف میلشان، هیچ کاری انجام ندادند. بهترین مثال‌های آن، افسری است که عضو سازمان نظامی حزب توده بود و در هنگام فتح ایستگاه رادیو تهران در روز ۲۸ مرداد

۱- گفتگو با مرتضی زربخت در تهران، ۱۲ و ۱۳ آبان ۱۳۷۳.

۲- از اسنادی که مرتضی زربخت در اول شهریور ۱۳۷۴ به این جانب سپرد. نسخه‌ای از هر دو نامه سرهنگ پرمان نزد نگارنده محفوظ است.

وسیله سرلشکر زاهدی، افسر نگهبان و مسئول حفاظت آنجا بود، یا افسران توده‌ای نفوذی در گروه کودتاگران مانند سرگرد خیرخواه یا سروان همایونی^۱ و غیره و غیره. سروان همایونی بقدری مورد اعتماد دستگاه کودتا بود که بعد از ۲۸ مرداد به مدال «رستاخیز» دست یافت و یک درجه نیز گرفت و سرگرد شد. اینان قادر بودند به نفع مصالح ملی، تأثیرات شگرفی بر جای بگذارند. این افسران شریف که عناصر وجودی خود را برای اعتلا و آزادی و استقلال وطن به واقع در طبق اخلاص و ایثار گذاشته بودند، فکر می‌کردند از راه حزب توده - حزب بی‌اخلاق و بی‌اراده و وابسته توده - می‌توانند به این هدف‌های مقدس دست یابند. ولی بعدها متوجه شدند که تمام سرمایه زندگی خود را متأسفانه روی اسب بازنده شرط‌بندی کرده بودند.

باری، بجاست اکنون که خطر تعقیب دستگاه‌های امنیتی شاه منتفی است و افتخار بزرگی هم می‌باشد، نام یکی دیگر از افسرانی که مشابه سرهنگ پرمان عمل قهرمانانه‌ای انجام دادند آورده شود تا معلوم گردد خاطرات کیانوری چه مقدار واجد واقعیت‌هاست. حقیقت این است که تشکیلات عظیم حزب توده (مانند همیشه) در این قیام عمده با عبار تشکیلاتی غایب بود و تغافل کرد. اگر سرهنگ پرمان آن حرکت شایسته را انجام داد، به دستور وجدان آگاه و شخصی و ابتکار فردی خود او بود، نه فرمان حزب توده که دست بالا سکوت را برگزید.

۲۴۲- نفوذ دکتر مصدق در انتخابات

گفتند و تأکید داشتند که «حزب توده در پیدایش چنان مجلسی مصدق را گناهکار می‌دانست که عمده و به زور از ورود نمایندگان حزب توده جلوگیری کرد» واضح است که این ادعا هم همچون سایر مدعیات کذب محض می‌باشد. مصدق و یاران نزدیک او شخصاً سرسوزنی در انتخابات دوره هفدهم دخالت نداشتند. هیئت حاکمه فاسد ایران، هم در انتخابات وسیعاً دخالت کرد و هم دکتر مصدق را عیناً مثل حزب

توده زیر عنوان دخالت در انتخابات، تحت اتهامات شدید قرار داد. این اتهام را که کارگردانان و نویسندگان حزبی در سال ۱۳۵۹ علیه مصدق عنوان کردند همان است که ۲۸ سال پیش از آن، به نحو «وقیحانه» تری مطرح کرده بودند. در مقدمه این فصل گفتیم که سران حزب توده در ۲۹ تیر ۱۳۳۱ در ارگان علنی خود نوشتند که علت جلوگیری از ورود «نمایندگان واقعا ملی» به مجلس این بودند که مصدق می خواست «مجلسی با اکثریت امریکائی» تشکیل بدهد! کیانوری می گوید درباره روش مخرب حزب توده علیه حکومت دکتر مصدق، از جمله در اعلامیه کذائی رهبری حزب توده بعد از حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰، گریه کرده و اشک ریخته و مدعی است که از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ روش حزب در مورد مصدق «تصحیح» شد! اما در واقع از آن زمان تا بعد از انقلاب بهمن و تا ۱۳۵۹ (سال انتشار کتاب های زیادی وسیله انتشارات حزب توده) و تا ۱۳۶۶ (سال انتشار کژراهه) و حتی ۱۳۷۱ (سال انتشار خاطرات کیانوری) هیچ گاه نظر خصمانه رهبری حزب توده نسبت به مصدق تغییر نکرد و اصلاح نشد و طبق این تفسیر مارکسیستی که بورژوازی ولو ملی باشد ماهیتاً مایل به سازش است، مصدق تا به آخر عامل سازشکار امپریالیسم باقی ماند. نگاهی به آخرین دستاورد کیانوری در خاطرات او، این موضوع را به آسانی مدلل می سازد.

اگر دکتر مصدق به سبب این اعمال قدرت گناهکار بود که «عمداً و به زور» از ورود نمایندگان حزب توده به مجلس جلوگیری کرد، لابد این قدرت را هم داشت که طرفداران خود را در سراسر مملکت «عمداً و به زور» وارد مجلس کند. ببینید کیانوری و همکاران نزدیک او ۲۹ سال بعد از قیام ۳۰ تیر که می خواهند نقش تعیین کننده ای برای خود بازسازی کنند - با وجود ادعای همکاری صمیمانه با مصدق - چگونه پیرمرد در گذشته ای را متقلب معرفی می نمایند؟

شاهد بودیم که انتخابات نیمه کاره مجلس هفدهم از ۷۹ نماینده ای که به مجلس فرستاد، دست آخر فقط ۲۸ نماینده نسبت به او وفادار ماندند. اگر مصدق قدرت اعمال نفوذ داشت، از اعمال نفوذ شاه و ارتش جلوگیری می کرد و دکتر حسن امامی امام جمعه شیعه تهران، از مهاباد کرد سنی نشین هرگز به مجلس راه نمی یافت، و بدتر از او، یک

شریک عمده کودتائی مانند میراشرافی پایش به مجلس نمی‌رسید تا توطئه قتل مصدق را در صحن مجلس طرح کند.^۱ مصدق به واقع، اخلاقاً و قانوناً دخالت در انتخابات را گناه بسیار بزرگی می‌دانست و چون انتخابات سالم را تضمین مؤثری برای حاکمیت مردم می‌دانست و به تحقیق عاشق دلخسته دموکراسی بود، دومین برنامه دولت او پس از ملی کردن نفت، اساس یک انتخابات آزاد، سالم و غیرقابل نفوذ بود.

طبق اسناد و مدارکی که اینک در دسترس است، مصدق در مقابل شاه که مخالف سرسخت راه یافتن توده‌ای‌ها به مجلس بود، ایستادگی کرد و گفت اعلیحضرت مردم را آزاد بگذارند، خودشان راه صحیح را پیدا می‌کنند. نیز «فرمودند اگر از افراد چپ وارد مجلس بشوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بر فرض ... اینکه چند نفر هم وارد مجلس بشوند، مجلسی که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان را مردم انتخاب کنند تأثیر ندارد که سرانجام موافقت فرمودند انتخابات آزاد باشد»^۲ البته موافقت شاه، ریاکارانه بود ... دکتر کاتوزیان در کتاب مصدق و نبرد قدرت، به درستی استدلال می‌کند که بنا به جهاتی دکتر مصدق بی‌میل نبود که توده‌ای‌ها به مجلس هفدهم راه پیدا کنند.

اصولاً حزب توده «ترتیبات پارلمانی موجود را به چیزی نمی‌گرفت و اعتقاد و احترامی نسبت به آن نداشت، فقط به این منظور در انتخابات شرکت کرده بود که تقصیر شکست خود را به گردن دولت بیندازد و دلائل بیشتری برای تشدید عملیاتش به دست آورد»^۳.

۲۴۳- معامله حزب توده با محافل خرابکار

میزانی و کیانوری وقتی از «محافل خرابکار و جناح راست جبهه ملی» صحبت می‌کنند، منظورشان دکتر بقائی و آیت‌الله کاشانی هستند. جناح راست، تا قبل از ۳۰ تیر هیچ‌گونه برنامه عملی و تدوین شده برای کودتای ضد مصدقی نداشت. حتی جناح‌های

۱- دکتر شمس‌الدین امیر علائی، صعود محمد رضا شاه به قدرت، ناشر مؤلف، تهران مهر ۱۳۶۱، ص ۳۰۱.

۲- دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۵۸.

۳- بحران دموکراسی در ایران، ص ۳۷۸.

راست و چپ در جبهه ملی به این وضوح که کیانوری بعداً مشخص می‌کند، شناخته نبودند. همه اختلافات و برنامه‌ریزی‌ها از محدوده ۳۰ تیر شروع شد. زیرا آنان سهم خود از این نبرد قدرت و نتایج پیروزی‌ها را طلب می‌کردند؛ توقعی که برآورده نشد یا کمتر برآورده شد. دکتر بقائی حدود یک ماه و نیم پس از ۳۰ تیر که در بیمارستان رضانور مشغول معالجه «تمارض» خود شد و بعد، بهبودی مصلحتی یافت، نقشه‌هایی می‌کشید و ارتباط‌های مشکوکی با دربار و حزب توده برقرار کرد. برخی از یاران سابق مصدق که از ۳۰ تیر به بعد علناً مقابل او صف آرایی کردند، تا آنجا برای سقوط مصدق بی‌تاب شده بودند که با جذب توده وارد معامله شدند. گویا این حزب توده بود که با پرداخت پول و دریافت تضمین چند شرط دیگر، قول همکاری به عوامل ضد مصدقی داد. گازیوروسکی می‌نویسد یک احتمال دیگر نیز وجود داشت: «و آن حزب توده بود که بتواند از طریق کودتا و رخنه و نفوذ تدریجی و خرابکاری در مملکت، حکومت مصدق را براندازد»^۱ و کاتوزیان می‌گوید:

رهبری حزب توده و روشنفکران حزبی، مصدق و حامیان او را از عوامل امپریالیسم، نیروهای ارتجاعی، عناصر خرده بورژوا و مانند اینها و سزاوار تحقیر می‌دانستند. بنابراین از اینکه «این پیرمرد کودن که پنجاه سال به منافع امپریالیسم خدمت کرده بود» و ابتکار عمل را از آنان گرفته بود، سخت ناخشنود بودند... گفته می‌شود که در این دوره شوروی و انگلیس در مورد خارج نگاه داشتن خاورمیانه از حوزه نفوذ امریکا به توافق ضمنی رسیده بودند. نزدیکی برخی از مهمترین مخالفان محافظه‌کار مصدق با حزب توده و رهبری آن، که مصدق برای توصیفشان واژه توده نفتی را به کار می‌برد، مؤید این فرضیه است... / ... شوروی به دلایل استراتژیک و بدون توجه به پیامدهای آن برای مردم ایران... در دهه ۱۳۳۰ از در مخالفت با مصدق درآمد، لکن با شاه کنار آمد، و در دهه ۱۳۴۰ با امینی به مخالفت برخاست، لکن با شاه به توافق رسید.^۲ از قرائنی که بر درستی واژه «توده - نفتی» می‌توان بر شمرد، همنوایی روزنامه‌های

۱- کودتای ۲۸ مرداد، ص ۴۱.

۲- دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران - ۲، سلطنت محمدرضا شاه، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، انتشارات پاپیروس، تهران ۱۳۶۸، صص ۵-۴۲ و ۶۸.

«درباری - نفتی» با جراید توده‌ای در مورد کوبیدن دولت ملی است. مثلاً روزنامه طلوع پس از ماجراجویی خونین حزب در ۲۳ تیر ۱۳۳۰ به خاطر مقتولین این حادثه، با همان شیوه دست به تحریک می‌زند که روزنامه بسوی آینده به دولت مصدق حمله می‌کند. طلوع در مرداد با تیر درشت در صفحه اول نوشت «دست دولت مصدق تا مرفق در خون بی‌گناهان فرو رفته است» و بسوی آینده همان هنگام در عنوان بزرگ صفحه اول خود نوشت «ملت ایران پیشنهادها و تفسیرهای خائنانه دولت دکتر مصدق را رد می‌کند»^۱ دلایلی دیگر، همکاری‌های مختلف این دو دسته را درباره مصدق «توده نفتی» باز هم بیشتر تأیید می‌کند. در این مورد، کاتوزیان ضمن اثر دیگری که چند سال بعد نوشت توضیح کاملتری می‌دهد:

مصدق «نگران فعالیت وسیع و فزاینده حزب توده تحت عناوین مختلف و مطبوعات و انتشارات علنی آنها به اسامی دیگر بود. این وضع میراث رزم آرا بود که... از سال ۱۳۲۷ بطور تاکتیکی با سران حزب توده همپیمان شده بود. این فعالیت‌ها در دوران زمامداری مصدق هم... ادامه یافت و تشدید شد... حزب توده که با شور و حرارت وافر با برنامه‌های جبهه ملی برای ملی شدن نفت در دوران زمامداری رزم آرا مقابله کرده بود، ابتدا آن را توطئه انگلیس خوانده بود... در نخستین ماه‌های زمامداری مصدق تحلیل آنها تغییر کرد و نهضت ملی را توطئه امریکا خواندند... مبارزه‌های قلمی و تظاهرات خیابانی مداوم حزب به همراه خشونت‌های لفظی و جسمانی علیه مصدق و دولت او و حامیانش، همکاری مخفی یا علنی آنان با راست برای ساقط کردن دولت او از همین جا نشئت می‌گرفت. اسنادی که در تیرماه ۱۳۳۱ در اداره مرکزی اطلاعات شرکت نفت انگلیس و ایران در تهران و در خانه نماینده اصلی شرکت در تهران، یعنی سدان کشف شد، کمک شرکت را به مطبوعات توده‌ای به قصد صریح ابراز مخالفت بیشتر آنان افشا کرد. آنان از باشگاه هواداران صلح - یکی از سازمان‌های علنی حزب توده - که سران آن عمدتاً از محافظه کاران وابسته به هیئت حاکمه بودند، استفاده کردند. واژه گویایی هم که مصدق ابداع کرد، یعنی اصطلاح توده نفتی از همین جا بود»^۲

به قول یکی از بزرگترین رهبران سابق حزب توده: «اینهاست که

۱- منبع، عکس روزنامه‌ها در: اطلاعاتی درباره تشنجات و درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، گردآورنده محمد - ت [ترکمان] مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۹، صص ۶-۱۴۴.

۲- مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، مترجم فرزانه طاهری، نشر مرکز، ۱۳۷۲، صص ۴-۱۴۲.

دل انسان را به درد می آورد.^۱

۲۴۴- در قلمرو فحشنامه‌ها

مدعی‌اند که روزنامه‌های جناح راست جبهه ملی «در این ماه‌ها پر از بدترین دشنام‌ها به حزب توده بود» که البته منظور انتشارات حزب زحمتکشان ملت ایران می‌باشد. این نیز دروغ است. اکنون شماره‌های کامل روزنامه شاهد برابر ماست و ملاحظه می‌گردد که جز مبارزات تئوریک و تحلیل‌ها و خبرهای سیاسی و اجتماعی هیچ نوشته‌ای در آنها دیده نمی‌شود. آنچه کیانوری به «دشنام» تعبیر می‌کند، فقط افشای توطئه‌ها و ماجراجویی‌های حزب توده است که آن نیز با قلمی متین، بدون کمترین فحش و اهانت نوشته شده است. برای اینکه بدانیم اهانت و «دشنام» چه معنا می‌دهد، لطفاً کیانوری که به همه‌گونه اسناد کمیاب و نایاب دسترسی دارد، تنها یک دوره روزنامه بسوی آینده را تصفحی بنماید تا در فرهنگ فحش‌های توده‌ای از واژگانی نظیر: عوام‌فریب، مکار و حيله‌گر و نیرنگ‌باز، عامل بیگانه، کاریکاتور چیانکاچیچک، جیره‌خوار استعمار، غلام خانه‌زاد درگاه دلار، نوکر پست امپریالیسم، خودفروخته بی‌حیا، پیرکفتار خون‌آشام و بسیاری دیگر از کلمات سخیف لذت‌پرد؛ آن هم نسبت به پیرمرد بزرگواری که به هر حال هر غریبه‌ای در گوشه و کنار این جهان حرمتش را نگه می‌دارد. اگر کیانوری این فحش‌های رکیک را مربوط به قبل از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ می‌داند، به بیش از ۷۰ روزنامه توده‌ای بعد از ۳۰ تیر مراجعه کند تا معلوم شود که هیچ‌گاه از هیچ‌گونه توهین و تحقیر نسبت به مصدق فروگذار نمی‌کردند؛ بقیه یاران مصدق که جای خود دارند.

در روزنامه چلنگر که روزنامه معروف فکاهی حزب بود و تحت نظر شاعر خوش قریحه گیلان [نادر] افراشته اداره می‌شد، تحت تأثیر رهبری، کاریکاتوری از دکتر مصدق با لباس زنانه چاپ شده بود که مشغول

رقصیدن است و هاریمن ارکستر امریکائی این رقص را اداره می‌کند. روزنامه‌های حزبی آن زمان تحت تأثیر کیانوری و قاسمی فحش‌های فراوان به دکتر مصدق و وزیر خارجه او دکتر فاطمی ... داده‌اند و دکتر فاطمی را «جاسوس پست امپریالیسم» خواندند.^۱

نگارنده خود این کاریکاتور روزنامه چلنگر را دیده است که تمام صفحه اول را اشغال کرده بود و به یاد دارم بعضی جوانان توده‌ای چه حظی از آن می‌بردند و می‌خندیدند. در واقع این مقدسات ملی ما بود که به تأثیر از رهبری حزب، ملعبه قرار می‌گرفت. در تمام دوران حکومت ملی «روزنامه‌های توده‌ای همصدا با روزنامه‌های راست‌گرا از هیچ دشنام و اتهامی علیه مصدق خودداری نمی‌کردند و حزب دائماً می‌کوشید کارگران و [قشرهای] جوان و روشنفکر را از جبهه ملی و گروه‌های وابسته به آن روگردان نماید».^۲

حملات بسیار شدید حزب توده به شخص مصدق بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تازه در زمستان این سال تشدید گردید و آن، زمانی بود که دکتر مصدق از تمدید قرارداد امتیاز شیلات شمال به سود امتیازخواهی استعماری شوروی خودداری کرد و آن را به نفع ملت ایران ملی اعلام نمود. توضیحات منطقی مصدق در این باره سفیر شوروی را ظاهراً قانع کرد، اما حزب توده را به هیچ وجه قانع نساخت. توده‌ای‌ها به علت عدم تمدید امتیاز شیلات، بدترین اهانت‌ها را نثار مصدق کردند. آنها در جرائد رنگارنگ خود اعم از مردم ارگان مخفی کمیته مرکزی و بسوی آینده ارگان علنی حزب توده مصدق را به این بهانه که منافع مردم و مملکت اتحاد شوروی سوسیالیستی را به امپریالیست‌های غربی فروخته است زیر بارانی از زکیک‌ترین فحش‌ها قرار دادند. هر توده‌ای با شرفی پس از گذشت سال‌ها، اگر امروز آن روزنامه‌ها را ببیند، مسلماً عرق شرم بر پیشانی‌اش می‌نشیند. خیلی گستاخی می‌خواهد که امروز بتوان از آن مطالب دفاع کرد.

اگر در برابر روش‌های ضد حزبی، ضد ملی، ضد اخلاقی و ضد بشری حزب توده

۱- من متهم می‌کنم... ص ۱۴۰.

۲- بحران دموکراسی در ایران، ص ۳۷۳.

انتقاد می‌شد، رهبران حزبی تحت تأثیر همیشگی روش‌های استالینی به اشکال مختلف نقشه می‌کشیدند تا به توفیق خود در این مورد به توده حزبی نشان دهند که انتقادکنندگان، همه سر تا پا آلوده و خائن‌اند. پیداست که در موقع بروز مقاومت بورژوازی ملی و تضاد خط مشی غلط حزب با حوادث انقلابی نیز جز به راه فحش و پرخاش، هیاهو و ناسزا، افترا و تکفیر، به طریقی دیگر قدم نمی‌گذاشت. یعنی دستگاه رهبری به جای تنبّه از حوادث و تصحیح روش خود بر اساس تأیید به موقع بورژوازی ملی به عنوان یک پدیده انقلابی، بعکس او را تا آنجا که توانست به جرم جسارت و تحت این استدلال که چگونه در برابر بزرگترین سازمان انقلابی خاورمیانه!! خود را مستقلاً مدافع و راهنمای جنبش ضدامپریالیستی ملت ایران قلمداد می‌نماید، مورد بی‌رحمانه‌ترین حملات خائنانه قرار داد. از این رسواتر، برای اثبات نظریه خود، به هزاران اباطیل به اصطلاح تئوریک و نقطه نظرهای معمول و من‌درآوردی استناد جست و حتی با ایجاد شرائط غلتیدن سریع بورژوازی ملی به ورطه سازش، به انتظار تحقق آن دقیقه‌شماری می‌نمود^۱

اینها گفته‌های ما - دشمنان سوگند خورده جبهه صلح و دموکراسی - نیست، نوشته‌های رفقای است که تا دیروز در کنار رهبران حزب توده قرار داشتند و صمیمانه در راه اجرای هدف‌های آنان با جبهه ملی و مصدق (یا به اصطلاح خودشان بورژوازی ملی) می‌جنگیدند. همین‌ها به درستی می‌گویند که «دستگاه رهبری حزب توده، در تمام دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق هیچ‌گاه نسبت به او و جبهه ملی قیافه دوستی و حتی تأیید جزئی نشان نمی‌داد و هر کاری هم که مصدق می‌نمود آن را الله‌بختی [الله‌بختکی] یا نتیجه وحشت از حزب و یا نیرنگ دیپلماسی امپریالیسم امریکا معرفی می‌نمود»^۲

۱- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد پنجم، نشر علم، ص ۳۶.

۲- منبع پیشین، ص ۱۲۴.

۲۴۵- دعوت به تشکیل جبهه واحد

فحش‌های جرائد توده‌ای، بعضی از کادرها و اعضای جوان حزب را به شدت عصبانی می‌کرد و سبب اعتراضات آنها نسبت به این رویه موهن شده بود. بدین جهت، رهبری حزب توده تاکتیک خود را تغییر داد و ظاهراً دست آشتی و مسالمت دراز کرد. ولی در لابه‌لای گفته‌ها و نوشته‌ها، همچنان خط خصومت دنبال می‌شد. رهبری حزب سعی می‌کرد همواره اعضای خود را نسبت به مصدق متنفر و کینه‌جو نگاه بدارد، بطوری که خشم آنان در مورد مصدق هیچ‌گاه تهی نگردد. نگارنده نمونه‌های بسیاری را سراغ دارد که دوستان توده‌ای پس از بحث‌های جدی قانع می‌شدند که نظر آنان نادرست و راه مصدق درست بوده است. اما، تنها بعد از یک روز و بعضاً پس از چند ساعت که برمی‌گشتند، همان ضد مصدقی می‌شدند که قبلاً بودند. با این تفاوت که در مراجعت، به دلایل جدیدتر و کینه بیشتر مجهز شده بودند. معلوم بود که افراد و مراکزی در حزب توده وظیفه مغزشویی آنها را بر عهده دارند. البته این روش همیشه هم کارساز نبود و بعضی جوانان توده‌ای تحت تأثیر واقعیاتی که در بیرون از چارچوب حزب لمس می‌کردند و یا در محیط خانوادگی و مباحثه با دوستان می‌فهمیدند، کمتر می‌گذاشتند احساس واقعی آنها دزدیده شود. نمونه بارز این دسته، آنهایی بودند که نسبت به آن اهانت‌ها حساسیت و مقاومت نشان می‌دادند. همین مقاومت‌های اعتراض آمیز، موجب تغییر موضع ظاهری رهبری شد.

وقتی جمعیت ملی مبارزه با استعمار به طرف «آقایان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و جبهه ملی ... برای تشکیل جبهه واحد ضد استعمار» دست دراز می‌کند، دعوت‌نامه‌اش را با تقدیم احترامات بسیار خصمانه می‌فرستد و لای آن خنجر زهرآلود می‌گذارد. در دعوتی که حدود سه صفحه از روزنامه‌های چهار صفحه‌ای شهباز را اشغال کرده بود، اصل موضوع دعوت، از چهار سطر یک ستون تجاوز نمی‌کرد (یعنی تقریباً همان‌که در نقل قول از متن کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ابتدای این فصل در مبحث ۲۳۴ آورده شد) بقیه صرف خرده حساب‌های دو ساله و رکبیک‌ترین فحش‌ها نسبت به دکتر مصدق شده بود. شاید هم حمله ائتلافی حزب توده به این خاطر بود که می‌دانست هیچ

گروه ملی زیر بار ائتلاف با حزب توده نمی‌رود. حزب هم تصادفاً همین جواب منفی را می‌خواست تا بار شکست را یکجا به گردن کسانی بیندازد که ائتلاف و مبارزه در جبهه وسیع ضد استعماری نپذیرفتند!

آقایانی که مدعی هستند نخستین تماس با جناح مصدقی جبهه ملی از ۲۷ تیر برقرار شد و عصر ۲۸ تیر به نتیجه رسید. خوب توجه کنند که فحشنامه شهباز با شماره ۲۶۶ در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۳۱ منتشر شد و ما در آستانه قیام پرصلابت ۳۰ تیر هستیم. شاید ندانیم چرا یک حزب ترانز نوین و پیشتاز از یک «مزدور امپریالیسم» تقاضا می‌کند که حتماً با شرکت او جبهه واحد تشکیل بدهد. اما می‌دانیم سعی حزب توده برای تشکیل جبهه واحد ضد استعمار این بود که به نفع همان استعمار، نهضت ملی را به رنگ و انگ کمونیسم وابسته و خرابکاری‌های حزب توده آلوده گرداند و اختلال و آشوب ایجاد کند تا کار استعمارچیان و آبادی داخلی‌شان به بهانه برقراری نظم، آسان‌تر گردد. چیزی که در آن روزها برای حزب توده اصلاً مهم نبود، استعفای دولت ملی بود.

به هر حال، عناصر هوشیار و آگاه جبهه ملی مانع تشکیل چنین جبهه خدعه‌ای شدند که عاقبت غم‌انگیز آن از قبل برای آنها آشکار بود. ولی کیانوری معتقد است کار ائتلاف در عصر ۲۸ تیر به نتیجه رسید. توافق کامل با جناح مصدقی صورت گرفت و جبهه واحد ضد استعمار که مبتکر آن حزب توده بود تشکیل شد. این دروغ بسیار بزرگی است. زیرا گذشته از دلائل عینی، پلنوم چهارم بعدها صراحتاً تصویب کرد که «بدین سبب در امر عدم تشکیل جبهه واحد ضد استعمار، رهبری حزب ما مسئولیت جدی دارد» شاید علت این توهم برای کیانوری، اظهارات تقریباً مساعد و نه‌چندان جدی چندتن از رهبران جناح چپ جبهه ملی (مانند دکتر شایگان و حسن صدر و یکی دو استثنای دیگر...) باشد که به نوعی کامل با ماهیت کمونیسم وابسته و مطیع و تاکتیک‌های مزورانه رهبران حزب توده آشنا نبودند. این جناح از جبهه ملی، حزب توده را از روی شعارها، مرامنامه و اساسنامه و حرف‌های شیرین دوستان خود که در رهبری حزب توده بودند و در دانشگاه کرسی داشتند، قضاوت می‌کردند. در عوض خلیل ملکی‌ها و داریوش فروهرها هم بودند که از فاجعه تاکتیک (کلک!) کمونیسم سرسپرده به خوبی

آگاهی داشتند. بنابراین، احزاب نیروی سوم و پان ایرانیست که گول نمی‌خورند، همین‌طور گروه‌های سیاسی بازار که در اندیشه با حزب توده افتراق ماهوی داشتند. باقی می‌ماند حزب ایران، که به اصطلاح کیانوری، دربرگیرنده جناح چپ جبهه ملی بود. حزب ایران نیز طی یک آگهی که در روزنامه شاهد درج کرد - در گرماگرم تقاضاهای مصرانه حزب توده برای ائتلاف - هرگونه «شایعه ائتلاف» با حزب توده را «جداً تکذیب» کرد:

حزب ایران شایعه هر نوع ائتلاف با عناصر و دسته‌های وابسته به حزب توده را چه در تهران و چه در شهرستان‌ها جداً تکذیب می‌کند.
جاوید باد ایران کمیته مرکزی حزب ایران^۱

کیانوری ممکن است خواب دیده باشد که در عصر ۲۸ تیر با جناح چپ جبهه ملی ائتلاف انجام شد! همچنین ممکن است که مصدق به قول فخرالدین عظیمی «در برابر مخالفان راستگرای رو به افزایش خود [نمی‌توانست] به کلی حزب توده را از خودش روگردان کند. اما این با ائتلاف و همدستی با کمونیست‌ها که مخالفان با جنجال فراوان دولت را متهم به آن می‌کردند، بسیار فاصله داشت»^۲

اصولاً منظور رهبری حزب توده از مبارزه با استعمار، مودیانه بود و اگر گاهی انگلستان را به صورت یک غول وحشتناک بزرگ می‌کرد، برای این بود که مردم از ترس شیری که پشم‌هایش ریخته و اگر امریکا نبود قدرتی نداشت، به طرف دیگر یعنی شوروی فروغلتند. بعلاوه تاریخ ائتلافات احزاب کمونیست نشان می‌دهد که استراتژی حزب توده نیز در تشکیل جبهه واحد، بالارفتن از گرده مؤتلفین و هدف عمده آن انفجار جبهه ملی در درون خود بوده است؛ شاید مشابه همان وضعی که تقریباً در جبهه ملی دوم به وجود آمد...! افزون بر تجربیاتی که از ائتلاف کمونیست‌ها در سراسر جهان داریم، کتاب سودمند کمونیسم محلی و مبارزات آزادببخش اعراب نیز بسیاری از موارد

۱- شاهد، شماره ۷۱۴، شنبه ۴ مرداد ۱۳۳۱، تأکیدها در متن مرجع است.

۲- بحران دموکراسی در ایران، ص ۴۹۹، تأکیدها از ماست.

مذکور را ثبت کرده است.^۱ با این همه هنوز حزب توده از تجربه شکست فاحش در حملات ائتلافی با ملتون ایرانی درس نگرفته است. در کنفرانس چهارروزه «ایران در آستانه سال ۲۰۰۰» که از یک تا چهارم فوریه ۱۹۹۵ (۱۱ تا ۱۵ بهمن ۱۳۷۳) در لندن برگزار شد، آقای دکتر محمد امیدوار به نمایندگی از سوی بقایای حزب توده ایران در خارج از کشور، مایه اصلی گفتار خود را باز هم روی «ائتلاف» حزب توده با سایر گروه‌های شرکت‌کننده در این کنفرانس (مارکسیست‌های مستقل، سوسیالیست‌های ملی، گروه‌های مذهبی و غیره) گذاشت و بر آن سخت تأکید داشت. ولی پیشنهاد ائتلافی دکتر امیدوار با اعتراض حاضران مواجه گردید.^۲ به این ترتیب معلوم می‌شود تا کتیک ائتلافی حزب توده حتی برای مارکسیست‌های ناوابسته نیز روشن شده است. موفقیت کمونیست‌ها اصولاً مربوط به ائتلاف‌هایی است که قبل از آن انجام می‌گرفت؛ نمونه روشن آن را در انقلاب چین می‌بینیم. موفقیت کمونیسم مائوتسه‌تونگ ناشی از ائتلاف با طیف گسترده ملتون چینی به رهبری دکتر سون‌یات‌سن بود. اما قبل از پیروزی انقلاب، دیگر هیچ نام و نشانی از سون‌یات‌سن باقی نماند. یعنی سون‌یات‌سن فدا شد تا مائو در جنبش دهقانی چین موفق شود و بدرخشد و در رأس انقلاب عظیم چین، نامی ابدی گردد.

۲۴۶- نهضت صلح‌خواهی

وقتی مبارزات ضداستعماری نفت حساس‌ترین صفحات تاریخ ایران را رقم می‌زد، حزب توده به‌ویژه در آستانه قیام ملی ۳۰ تیر، وارد فعالیت‌های عجیب و پیگیری شده بود تا هرچه بیشتر برای صلح بین پنج دولت بزرگ جهان امضا جمع‌آوری کند. اما ایکاش واقعاً طالب صلح بود. صلح‌خواهی توده‌ای‌ها در آن مقطع دو علت داشت. یکی اینکه شوروی دچار ضعف نیروی دفاعی بود و برای جبران بنیه تسلیحاتی خود (نسبت به غرب و در رأس آن امریکا) احتیاج به فرصت داشت. لذا به احزاب برادر

۱- محمود ابوخلیل، کمونیسم محلی و مبارزات آزادیبخش اعراب، ترجمه محمد فرزانه، بی‌جا، بی‌تا

۲- رادیو بی.بی.سی، مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۷۳.

(کوچکترها) دستور داد تا می‌توانند شعار صلح و تحریم جنگ سر بدهند. دوم اینکه غرض حزب توده از تبلیغات گسترده صلح و بساطی که همراه طومارهای امضا، اکثر خیابان‌های ایران را در اشغال خود داشت این بود که مبارزات ملی شدن صنعت نفت را تحت الشعاع قرار دهد و از غلیان آن بکاهد. با این همه، وقتی می‌گفتی حالا چرا صلح بین پنج کشور قوی که دستشان برای چاپیدن ملل ضعیف بازتر شود و چرا نه بین تمام کشورها؟ می‌گفتند «آخر اختیار تمام دنیا در دست این پنج کشور است!» بدبختانه حزب توده تنها دو نیروی جهانی، یعنی شوروی و امریکا را می‌شناخت و به نیروی ملت‌ها یا سومین نیرو ایمان نداشت و هرگز قدرت لایزال مردم را نمی‌شناخت و منتظر بود برای حل تمامی مشکلات، ارتش سرخ از شمال ایران سرازیر شود. کیانوری هنوز هم این نیروی بی‌انتهای را نمی‌شناسد و چشم به جمهوری روسیه دوخته و همان‌طور که از خلال سطور خاطراتش پیداست، در دل آرزو دارد به دنبال گورباچف، یلتسین نیز شکست بخورد و کمونیست‌های همسایه شمالی باز متحداً قدرت را در دست بگیرند تا شاید او مجدداً مصدر امور بشود!

باری، نهضت صلح‌خواهی حزب توده زمانی گسترش یافت که انگلیسی‌ها تهدید به اعزام نیروی چترباز و کشتی‌های جنگی کرده بودند تا شاید نهضت ملی را با قوای نظامی به شکست بکشانند؛ یعنی درست زمانی که روحیه رزمی مبارزان ایران می‌بایست بالا برود.

اعضای ساده حزبی نمی‌توانستند درک کنند که وقتی شوروی تمام امکانات تبلیغاتی وسیع خود را مصروف صلح بین پنج دولت بزرگ می‌کند بدان معناست که از صلح یک کشور ضعیف با انگلستان هیچ نفعی عایدش نمی‌گردد. برعکس، شوروی در پشت میز مذاکره، الزاماً باید مصالح انگلیس را در نظر بگیرد تا انگلیس نیز متقابلاً امتیازاتی در سایر نقاط جهان برای شوروی قائل شود. مصالح انگلستان در ایران چیست؟! نابودی نهضت ملی، شکست مبارزات مردم، اداره کامل صنایع نفت مانند گذشته، غارت منابع ملی و دخالت در سرنوشت سیاسی این مملکت. این راه را برای انگلیس، متحد تاریخی اش شوروی هموار می‌کند و ستون پنجم شوروی در ایران، عامل

تسطیح آن است.

۲۴۷- آذین‌بندی جنبش صلح! و صلح‌طلبی راستین

حزب توده برای زینت‌دادن به جنبش صلح کاذب خود، از وجود نامداران علم و ادب ایران سود می‌جست و ملک‌الشعرای بهار را در رأس جمعیت ایرانی هواداران صلح قرار داد. زیرا به قول شادروان ارسلان پوریا «بهار بزرگترین شاعری است که پس از چند سده چون خورشید، فروغ‌بخش آسمان سخن ایرانی شده است» بعد، بیانیه صلح استکهلم مبنی بر تحریم سلاح‌های اتمی را برای امضای مردم به خیابان‌ها کشاند. دکتر مصدق نیز آن را امضا کرد. اما با این تحلیل که:

از نگرش مصدق، پیکار ضداستعماری و پیکار در راه صلح، دو جنبش جداگانه نبوده‌اند... همچنانکه هستی استعمار جنگ را دربرداشت، بیرون کردن استعمار به معنی صلح بود. این راهیابی مصدق انقلابی‌ترین و دانشی‌ترین اندیشه‌ای است که جامعه‌شناسی پیشرو جهان می‌تواند بدان برسد... در این باره باید اندیشه مصدق را با روش دو گذرگاه سیاسی دیگر ایران یعنی هیئت حاکمه و حزب توده سنجید... اما حزب توده که در گردش ملی شدن نفت خود را پرچمدار صلح‌خواهی می‌شناسانید، در این زمینه دچار بزرگترین نادانی‌ها شد. حزب توده نتوانست دریابد که جنبش صلح‌خواهی در ایران، همان جنبش ملی کردن نفت است که ریشه‌های جنگ را برمی‌اندازد. و نیز نتوانست دریابد که با بودن شرکت نفت، ریشه‌های جنگ بر جا می‌ماند و هواخواهان شرکت نفت نمی‌توانند صلح‌خواه باشند... لیک جمعیت ایرانی هواداران صلح از این همه راهنمایی مصدق بیدار نشد، راه کج برگزید و روز به روز در کج‌راهی از ملت ایران جداتر می‌شود. هرچه نام بهار آذین‌بخش جمعیت صلح بود، لیک در کردار، حزب توده آن را رهبری می‌کرد و بهار آن ینش سیاسی را نداشت که کاستی‌های سیاست حزب توده را درست کند. باری حزب توده

از راه جمعیت صلح و چندین جمعیت دیگر - همچون جمعیت جوانان دموکرات و جمعیت دموکراتیک زنان و همانند آنها - جنبش پرسر و صدائی به نام جنبش صلح در ایران به پا کرد. حزب توده به شؤند اندیشه‌های نادرست خود در اینجا نیز نتوانست آرمان‌های ضداستعماری مردم ایران را با آرمان‌های صلح‌خواهی همه مردم جهان پیوند دهد. چون خود گوهر ضداستعماری نداشت، به جنبش صلح نیز گوهر ضداستعماری نداد ...

نویسنده عبارات بالا در ادامه سخنان خود می‌گوید: «حزب توده پیکار در راه صلح را با پیکار ضداستعمار دو گذرگاه بی‌پیوند و جداگانه می‌پنداشت؛ نشان آنکه جمعیت ایرانی هواداران صلح هیچ‌گاه کوچکترین بیانیه‌ای درباره ملی کردن نفت نداد؛ ملی کردن نفت را پیکاری در راه صلح ندانست؛ بیرون کردن استعمار را پشتیبانی نکرد و از ریشه و بنیاد، خود را از انقلاب نفت دور نگه داشت. باور نکردنی است که صلح‌خواهان حزب توده، انقلاب نفتی را که چندین سال در سراسر کشور پرچم افراشته بود و هدف آن برکندن ریشه‌های جنگ از ایران بود نمی‌دیدند و درباره آن یک سخن نمی‌گفتند و آنگاه شب و روز درباره صلح مجرّد دا سخن می‌دادند و اگر پاسپورت یک صلح‌خواه ایتالیائی از سوی دولت ایتالیا گرفته می‌شد، در تهران نمایش می‌دادند و شعار می‌دادند که ما آزادی پاسپورت جوان صلح‌خواه ایتالیائی را می‌خواهیم و از این دست چرندبافی‌ها ... [حزب توده] سپس گام به گام خود را از جنبش ملی کردن نفت که جنبش حقیقی صلح‌خواهی ایرانیان بود، دور کرد تا سرانجام بدانجا رسید که در برابر جنبش ملی سنگر گرفت. صلح‌خواهی حزب توده دشمن جنبش ملی کردن نفت شد؛ حزب توده‌ای که مصدق و جبهه ملی را به نام دشمن صلح کوید. بدین سان جمعیت‌های صلح‌خواهی حزب توده سنگری برای دشمنان ملی کردن نفت شد. کسانی که بدین سازمان‌ها می‌آمدند، یا کارمندان حزب توده بودند یا وابستگان هیئت حاکمه و سیاست انگلستان - همچون سرلشکر فیروز و سرلشکر شقاقی و همانندان - یا مردان خودنمایی همچون سعید نفیسی که حقیقتی در کار خود نداشتند و تنها برای اینکه نامشان در

روزنامه‌های نوشته‌شده و یا به آب و نانی برسند، هر چادری که باز بود سر می‌کردند ... این‌گونه صلح‌خواهی را اروپائیان پاسیفیسم می‌نامیدند، یعنی صلح‌خواهی منفی [Pacifisme، پاسیفیسم = صلح‌طلبی بی‌مورد و بی‌جا - ع.ب.] و پس پیکار برای صلح، حزب توده هرچند در زبان پاسیفیسم را می‌گوید لیک در کردار سراپا گرفتار این بیماری شده بود. این کاستی صلح‌حزب توده را حتی دهقانان ساده‌دل درمی‌یافتند. چون بدیشان می‌گفتند بیاید بیانیه صلح را امضا کنید، می‌گفتند ما امضا نمی‌کنیم، شما هوادار صلح با انگلیس هستید، ما می‌خواهیم با انگلیس بجنگیم ... جنبش صلح‌خواهی حزب توده با ریشه جنگ، جنگ نمی‌کرد و تنها در زیر پیکره کبوتر صلح پیکاسو برای صلح مجرّد دل می‌سوخت»^۱

شرکت‌کنندگان در پلنوم چهارم (مسکو، ۱۳۳۶) درباره «روش‌های غلط» حزب نسبت به بورژوازی ملی، جبهه ملی، حکومت دکتر مصدق، ملی شدن صنایع نفت و همچنین وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ اعتراف نمودند و به اتفاق آرا تصویب کردند که «بعد از قیام ۳۰ تیر حزب ما در راه اصلاح خط مشی نادرست خود قدم‌هایی برداشت. ولی این اصلاح اساسی نبود و روش‌های غلط گذشته تا چندین ماه پس از قیام ۳۰ تیر همچنان ادامه داشت» نظر مساعد پلنوم در واقع این بود که روش‌های غلط گذشته، تنها تا «چندین ماه» پس قیام ادامه نداشت، بلکه تا پایان کار دکتر مصدق و بعد از آن نیز همچنان ادامه یابد.

۲۴۸- حزب توده در برابر شخصیت‌ها و پرسش‌ها

وقتی شخصیت‌های بین‌المللی مستقلی همچون گاندی و نهرو و سوکارنو ... به دام شوروی نیفتادند، حزب توده کراراً آنها را عامل سازمان‌های اطلاعاتی غرب و نوکر امپریالیسم معرفی کرد.^۲ زمانی که جمال عبدالناصر نهضت مستقل و ملی مصر را پایه‌گذاری کرد، او را «عامل امپریالیسم و قاتل شکنجه‌دهنده آزادیخواهان مصر» خطاب کرد. اما کمی پس از آن از طرف توده‌ای‌ها به عنوان «قهرمان ملل عرب و رهبر

۱- کارنامه مصدق، چاپ رواق، صص ۲۱۸ تا ۲۲۱، تأکیدها افزوده شده است.

۲- هواداران نبود زندگی «تحلیلی از گذشته برای ترسیم راه آینده» ۱۳۳۶، ص ۲۴.

نهضت ملی مصر» تغییر قیافه داد. «و گویا قهرمان شدن عبدالناصر از روزی است که از چکسلواکی اسلحه خریداری» کرده است.^۱ ناصر ضمن نزدیکی به بلوک شرق، هرگز به کمونیست‌های مصر اجازه فعالیت محسوس، مخصوصاً اجازة خرابکاری نداد. معیار اندازه‌گیری حزب توده در برابر شخصیت‌ها، نسبت نزدیکی یا دوری آنها به شوروی بود. بدیهی بود که وقتی استالین یکی از خونریزترین چهره‌های تاریخ درگذشت، توده‌ای‌ها «برای مرگ استالین زار زار گریستند و آن را سوگواری ملی اعلام کردند»^۲ زیرا هنوز نه خروشچفی بر اریکه قدرت نشسته بود و نه کنگره بیستمی برگزار شده بود تا حزب توده رضایت بدهد خروشچف نعش استالین اینجا و آنجا بیندازد، و «سازمان معروف به جمعیت مبارزه با استعمار در میدان فوزیه مجلس ترحیمی برای مرحوم استالین که حالا معلوم شد ملعون استالین بوده گزارده»^۳ با وجود این، رگ‌های ضدملی همچنان ورم کرده باقی ماند و تمام ملتون ایران بخصوص دکتر مصدق مورد دشمنی آشتی‌ناپذیر حزب توده بودند. باری، چون عناصر ملی در طیف دوستان شوروی طبقه‌بندی نمی‌شدند، پس به مثابه دشمن خدّار باید زیر چرخ‌های قطار مسکو قرار می‌گرفتند و له می‌شدند.

خلیل ملکی در مقابل تاکتیک نوین حزب توده که به صورت حمله ائتلافی آن حزب آغاز شده بود، و برای بی‌اثر کردن تبلیغات مسموم و انحرافی آن، ۳۸ روز بعد از قیام ۳۰ تیر، ضمن چهار سؤال، حزب توده را به محک و آزمایشی دشوار گذاشت. هرچند جواب آنها از قبل روشن بود، مع الوصف ملکی پرسید:

- ۱ - جبهه ملی و احزاب وابسته، نوکر امریکا هستند یا متکی به ملت؟
- ۲ - آیا معتقد به ملی کردن نفت در سراسر کشور هستند یا خیر؟
- ۳ - آیا طرفدار زمامداری دکتر مصدق هستند یا او را عامل پست امریکا

می‌دانند؟

۱ و ۲ - خلیل ملکی و انورخامه‌ای، پس از ۱۰ سال انشعاییون حزب توده سخن می‌گویند، تهران ۱۳۳۶، ص ۳۶.

۳ - «تحلیلی از گذشته ...» ص ۸.

۴ - آیا شعارهای مختلف مضر که برای نفت دادند مطرود می‌دانند، و اگر می‌دانند آیا حاضرند در روزنامه‌های خود علت آن رویه غلط و دشمنی با دکتر مصدق را توضیح دهند؟^۱

توجه داشته باشیم که این پرسش‌ها بعد از قیام ۳۰ تیر مطرح شد. بنابراین اگر حزب توده صادفانه در قیام شرکت کرده بود، اگر نسبت به دعوت ائتلافی خود جدی بود، اگر در جنبش صلح‌خواهی حقیقتاً صلح می‌خواست و اگر در تمام این تاکتیک‌های جدید خود ذره‌ای صداقت داشت، می‌بایست با حسن نیت به استقبال این سئوالات می‌رفت. ولی پس از انتشار آن، به جای هرگونه برخورد معقول و پاسخ منطقی، ملکی را زیر سیلی از دشنام‌های ناجوانمردانه قرار دادند. چندین سال بعد، یکی از وابستگان سابق حزب توده در این مورد نوشت «دستگاه رهبری حزب توده نه تنها به این پرسش‌ها پاسخ نداد، بلکه بارانی از حملات و تهمت‌ها به سوی ملکی و یاران او جاری ساخت و آنها را بزرگترین تفرقه‌انداز و بزرگترین مانع تشکیل جبهه واحد تلقی نمود»^۲

بعد از انشعاب، شاخص عضویت و سبب وفاداری در حزب توده «مسئله خلیل ملکی» بود. اگر کسی نسبت به ملکی ابراز انزجار می‌کرد، با استقبال پذیرفته می‌شد؛ اگر عضو بود به درجات بالا صعود می‌کرد؛ اگر کوچکترین کششی به طرف ملکی داشت، اساساً به عضویت حزب در نمی‌آمد؛ اگر عضو بود، ابراز علاقه و سخن گفتن و حتی سلام و علیک کردن با یکی از انشعاییون کافی بود که او را از کلیه مناصب حزبی معاف کنند؛ و چنانچه قدری سماجت می‌ورزید، بدون تردید به عضویت او خاتمه می‌دادند. این است واقعیت تفکر و تصمیم‌گیری در حزب انقلابی و تراز نوین توده، برای مبارزه طبقاتی.

۲۴۹ - جناحین جبهه ملی

دیدیم که کیانوری جبهه ملی را به دو جناح چپ و راست تقسیم می‌کند و ادعا دارد که با جناح چپ آن یعنی حد اکثر با چند نفر از آنها به توافق رسیدند و در سایه این

۱ - شاهد، مورخ ۶ مرداد ۱۳۳۱، صص ۱ و ۶.

۲ - شناخت حزب توده، انتشار آزادی طبقه کارگر، فروردین ۵۸، ص ۵۰.

حسن اتفاق توانستند جنبه واحد ضد استعمار تشکیل بدهند و خصم را به شکست بکشانند! این ادعا هم از ردیف ادعاهای همیشگی او خارج نیست و از پایه دروغ است. کیانوری و اعضای مؤثر رهبری حزب توده، به جبهه ملی - چه جناح چپ و چه جناح راست - و شخص دکتر مصدق رحم نمی کردند و آنان را اعم قبل از ۳۰ تیر و پس از آن، شدیداً زیر ضربه های مرگبار می گرفتند. این شیوه هم اینک در خاطرات او ادامه دارد. کیانوری گاهی ضمن یک نیمه سطر تعریف از واقعیت های انکارناپذیر، چهار سطر آن طرف تر، به نحو بسیار مودبانه ای مصدق را در مدار خواسته های امریکا قرار می دهد. برای حزب توده، نام جبهه ملی و اصولاً هر آنچه رنگ و بوی ملی - یعنی ملیت ایرانی - داشت کافی بود تا دشمنی های بیگانه پسند آن حزب را تحریک و تشدید کند و چنان آنها را می کوبید که با هیچ دشمن نابکار خارجی چنین نمی کرد.

طبق نظریه وزارت امور خارجه انگلیس - مستند به ارزیابی سازمان های اطلاعاتی آن کشور در ژانویه ۱۹۵۳ (دیماه ۱۳۳۱) یعنی ۵ ماه پس از قیام ۳۰ تیر «حزب توده طی ۲ ماه گذشته فعالیتی نداشت» و مندرجات نشریات حزب توده:

بیشتر در زمینه حمله علیه نفوذ امریکا در ایران به ویژه اصل ۴ و حمله به دولت (مصدق) تحت عنوان «دولت آلت دست امریکا» است. مطبوعات حزب توده در مبارزه علیه قانون امنیت ملی و قانون مطبوعات، با بقائی و پیروانش در یک خط مشترک عمل می کنند... روزنامه های حزب توده هر دو جناح جبهه ملی را به عنوان دو شاخه هیئت حاکمه می کوبند.^۱

حملة ائتلافی و صلح خواهی حزب توده ادامه پیدا کرد. در اسفند ۱۳۳۱ (شش هفت ماه پس از قیام ۳۰ تیر) باز هم دست ائتلاف رهبری حزب توده بطرف جناح چپ جبهه ملی که بسیار ساده دل بودند دراز شد تا شاید اعضای ناراضی حزب را که از روش خصومت آمیز حزب توده در قبال مصدق و جبهه ملی ناراضی بودند، بفریبد. ولی در عین حال که به دروغ مدعی بودند بعد از حادثه ۳۰ تیر روش خود را نسبت به دکتر

۱- غلامرضا نجائی «آیا پیروزی دشمن اجتنابناپذیر بود» مجله ایران فردا، شماره ۸، مرداد و شهریور ۱۳۷۲. این سند در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۱ از طبقه بندی سری خارج شد. تأکید از نگارنده است.

مصدق «تصحیح» کردند (یعنی به او دیگر فحش ندادند!) همچنان نسبت به مصدق و قبحانه‌ترین توهین‌ها را می‌نمودند. روزنامه‌های توده‌ای اسناد فراوانی از دروغ‌گویی کیانوری را ثبت نموده‌اند. از جمله روزنامه بسوی آینده در بهمن ۱۳۳۱ نوشت «دولت مصدق روزبه‌روز رسواتر می‌شود. «پیشوا» در میان حصارى از سرنیزه پنهان شده است و فریادهای خشم و کین ملت را ناشنیده می‌گیرد. این چه پیشوای ملتی است که از ترس ملت، خروج از خانه را بر خود حرام کرده و در سایه صدها سرنیزه به سر می‌برد!»^۱

این چگونگی «تصحیح» است که در آستانه حادثه شوم ۹ اسفند ۱۳۳۱ که توطئه مشترکی از طرف دربار، استعمار و ایادی داخلی آن مشترکاً علیه جان مصدق و حکومت ملی او ترتیب یافته بود و شکاف و تضاد عمیق شاه و مصدق آشکارا مطرح گشت، روزنامه مردم نوشت «دولت مصدق و دربار پسر رضاخان یکی از دیگری بدترند. زد و خورد آنها در چهارچوب منافع امپریالیست‌هاست. فقط جبهه متحد خلق می‌تواند حکومت ستمکار دربار و دولت [مصدق] را واژگون کند»^۲ ذره‌ای انصاف می‌بایست، تا این اسناد را از خود حزب توده دید و منکر این همه نشد.

رهبران حزب توده در برابر کارهای ضد استعماری مصدق علیه انگلستان، خوشحالی نشان نمی‌دادند. در عوض «مقابل یک اقدام ضد استعماری دیگر مصدق یعنی پایان دادن به امتیاز شیلات به شدت حمله کردند و آن را خیانت به منافع ملی ملت ایران شمردند»^۳ ذوق نکردنشان در مقابل حرکات ضد استعماری مصدق به خاطر این بود که شیلات همچنان در دست روس‌ها باقی بماند و ایران از منابع دریای خزر به نفع روس‌ها محروم گردد. به یاد داریم که وقتی شیلات ملی شد، مردم ایران برای اولین و آخرین بار، یک شکم سیر، ماهی سفیددانه‌ای یک تومان خوردند. سران حزب توده این شکم‌سیری هموطنان را باعث روسیاهی خود دانستند و آن را دلیل بر خیانت دکتر مصدق شمردند!

۱- بسوی آینده، مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۳۱، نقل از خاطرات خامه‌ای، چاپ جدید، نشر گفتار، ص ۹۶۳.

۲- مردم، مورخ ۶ اسفند ۱۳۳۱، نقل از منبع پیشین، همانجا.

۳- همان منبع، صص ۹۶۳ و ۹۶۴.

اسناد خیانت حزب توده و دروغ‌های کیانوری و رهبران وابسته آن که تنها از منابع خود آنها به دست می‌آید تمامی ندارد. با وجود این کیانوری آنچنان شخصیتی است که می‌تواند زیر همه چیز حتی نوشته‌های نشریات حزب توده بزند.

۲۵۰- سندی به خط و امضای کیانوری

برای اینکه ثابت کنیم که هیئت رهبری حزب توده در قیام ۳۰ تیر غایب بوده است، اینک یک سند از خاطرات خود کیانوری ارائه می‌دهیم. این سند عبارت از نامه‌ای است که کیانوری حدود یک سال و نیم بعد از قیام ۳۰ تیر یعنی در اواخر ۱۳۳۲ به رهبری مقیم مسکو نوشته و ظاهراً هیچ نوعی نمی‌تواند آن را مورد انکار و تکذیب قرار دهد. نامه مذکور را (تحت عنوان اسناد کودتای ۲۸ مرداد) فریدون آذر نور در ماهنامه راه آزادی چاپ خارج از کشور منتشر نمود و ویراستار خاطرات کیانوری با موافقت خود او آن را بطور کامل در این کتاب نقل کرده است. خوب توجه کنیم که کیانوری ۴۰ سال پیش به واقعیت نزدیک شده بود، ولی امروز آن را هم انکار می‌کند و با سرسختی نقیض گفته‌های خود را تکرار می‌نماید و از قیام ۳۰ تیر یک روایت جعلی می‌آورد. کیانوری در روزهای آخر سال ۱۳۳۲ بر حسب واقعیت‌های آن زمان نوشت:

لازم بود نیروهای حزبی را برای برخورد‌های خیابانی نظیر ۳۰ تیر آماده می‌نمودیم. لابد رفقا می‌دانند که در جریان ۳۰ تیر در حقیقت نیروهای حزبی نقش کوچکی داشتند. اولاً دیر به میدان آمدند، تنها در تهران و بعضی از نقاط حرکت کردند و در تهران هم در گرماگرم مبارزه ۳۰ تیر مقدار کمی از نیروهای ما در میدان بودند در صورتی که ما نیروی قابل توجهی مستقیماً در اختیار داشتیم. قریب ۲۵ هزار نفر افراد متشکل در سازمان‌های مخفی در تهران بودند. تجربه ۳۰ تیر ما را متوجه این نقض کرد و برای رفع آن یعنی برای آماده کردن نیروهای حزبی در روزهای نظیر ۳۰ تیر تصمیماتی... گرفتیم. این تصمیمات را با دوستان منظور

شوروی‌هاست | خود هم مشورت کردیم.^۱

این اعترافی است که کیانوری بعد از آن همه رجزخوانی در مورد رهبری قیام ۳۰ نموده است. اینک خیلی شهادت می‌خواهد که خط و امضای خود را بتواند تکذیب کند.

۲۵۱- دیدگاه اخیر یک رفیق سابق

عدم صداقت و نادرستی سخن کیانوری را اینک از زبان یکی دیگر از هم‌حزبی‌های سابق او بشنویم. بابک امیرخسروی که چند سال است دیگر توده‌ای نیست و به اصطلاح کیانوری مدتی است «از قطار پیاده شده» می‌گوید:

کیانوری هنوز هم دست از اغوای مردم برنمی‌دارد. قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را چنان روایت می‌کند و داده‌ها را چنان پهلوی هم می‌چیند تا به خواننده ناآگاه القا کند که رهبری حزب توده در تدارک برای شرکت در این قیام ملی کوتاهی نکرده است. هر جا هم لازم می‌بیند، برای رفع شبهه احتمالی به دروغ توسل می‌جوید. کیانوری می‌گوید اعلامیه هیئت اجراییه برای دعوت به تظاهرات ۳۰ تیر ساعت ۱۱ صبح در شهر منتشر شد. اما چون می‌داند که ساعت ۱۱ روز ۳۰ تیر مردم در خیابان‌ها بودند و این اعلامیه نمی‌توانست در مردم تأثیر داشته باشد، بلافاصله اضافه می‌کند که «البته قبلاً شبکه حزبی را مطلع کرده بودیم و آنها به خیابان رفته بودند!!!» (ص ۲۴۳) این ادعا کاملاً نادرست است. سال‌ها پیش از انقلاب، در یکی از ملاقات‌های دوستانه‌ای که با آقا فخر میرمضانی (که در آن سال‌ها عضو کمیته ایالتی تهران و از فعالان تراز اول حزب بود) داشتم، او ماجرای را برای من تعریف کرد که در رد ادعای کیانوری دلیل مهمی است. آقا فخر میرمضانی گفت: در صبح ۳۰ تیر طبق قرار منظم هفتگی، زمان کلاس کادر کمیته ایالتی تهران بود (دست بر قضا کیانوری هم معلم آن بود) سر

۱- کیانوری، خاطرات، صص ۳۳۱ و ۳۳۲، تأکید افزوده شده است، قلاب‌ها و توضیح آن ز م نیست.

راه، مشاهده کردم که وضع شهر غیر عادی است، همه جا دسته دسته مردم جمع شده و به سوی میدان بهارستان و مراکز شهر در حرکت اند. موضوع را بلافاصله در کلاس تعلیماتی مطرح کردم. همان جا تصمیم گرفتم جلسه را تعطیل کنیم و به خیابان‌ها برویم و تا حد امکان رفقای حزبی را به میدان بکشیم.

کیانوری باید توضیح بدهد که اگر اعضای کمیته ایالتی تا این حد بی خبر بوده‌اند، ایشان از چه طریقی «شبکه حزبی را مطلع کرده» بودند! و در این صورت چگونه ممکن بود کیانوری و اعضای کمیته در آن روز تاریخی با خیال راحت دور هم جمع شده و تاریخ حزب کمونیست شوروی را بیاموزند!^۱

بقیه ایرادها و انتقادهای امیر خسروی درباره ۳۰ تیر به کیانوری (سرهنگ پرمان، اعتراض شدید اعضای حزب، استناد به قطعنامه پلنوم چهارم مسکو و استناد به نامه خود کیانوری در پایان سال ۱۳۳۲) تقریباً همان‌هایی است که ما قبلاً تشریح کردیم.

۲۵۲- استناد به خبرهای نامربوط و تکذیب شده

کیانوری برای محکم کردن استدلال‌های بی پایه خود این بار به خبرهایی توسل می‌جوید که یا بی‌ربط‌اند و یا تکذیب شده‌اند. او می‌گوید «بهترین دلیل شرکت فعال حزب در قیام ۳۰ تیر این است که در جمعه بعد جمعیت مبارزه با استعمار، که سازمان علنی حزب توده ایران بود، مردم را به یک میتینگ در میدان سپه دعوت کرد. در این میتینگ یکی از پسران آیت‌الله کاشانی آمد در بالای تریبون شهرداری گفت: من به شما بشارت می‌دهم که حضرت آیت‌الله کاشانی با پیشنهاد شما برای تشکیل جبهه متحد

۱- «پشت پرده انتشار خاطرات» آدینه، شماره ۸۳، مرداد - شهریور ۱۳۷۲، ص ۲۰، تأکیدها در متن مرجع است.

ضداستعمار موافقت فرمودند»^۱

این دیگر خیلی عجیب و مسخره است. کیانوری برای اثبات یک خبر دروغ، از یک خبر بی اساس و تکذیب شده استفاده می کند!

اول - جبهه واحد ضداستعماری که عاقبت تشکیل نشد، چه ارتباطی به شرکت یا عدم شرکت کمیته مرکزی حزب توده در قیام ۳۰ تیر دارد؟ به فرض که جبهه واحد تشکیل شده بود، آیا این ثابت می کند که کادر رهبری حزب در قبال ۳۰ تیر پوزسیون مثبتی داشت؟!

دوم - مثل اینکه خود کیانوری هم نسبت به شرکت حزب توده در ۳۰ تیر مشکوک است. اگر حزب توده در قیام شرکت کرده بود که این همه توضیح و اوضحات لازم نداشت و اسناد و مدارک حزبی نیز حضور حزب توده را گواهی کرده اند! چرا می گوید «بهترین دلیل شرکت فعال حزب توده در قیام» فلان مراسم و بهمان گفتار است؟ اگر سندی دال بر وجود تردیدهایی نسبت به شرکت حزب توده در ۳۰ تیر وجود دارد (که صد درصد وجود دارد) چرا کیانوری عین سند را منتقل نکرده و مفاد تکذیب خود را منطبق با منطق شک و تردیدهای مکتوب تبیین ننموده است؟ و اگر هم چنین ردیه های مکتوبی بیان نشده بود، دیگر «بهترین دلیل شرکت فعال حزب در قیام» چه صیغه ای است؟ و اساساً نیازی نبود که به این جمله تشبث شود.

سوم - در جمعه بعد، به چه مناسبتی حزب توده در میدان سپه میتینگ داشت؟ آیا به خاطر جبران مافات نبود؟ رهبری حزب توده که بهتر از همه می دانست هیچ نقشی در بسیج توده ای ها (بسیج سایر مردم پیشکش) در قیام ۳۰ تیر نداشته است و بعداً از نجنبیدن و نداشتن سهمی در قیام سخت پشیمان شده بود، بدون هیچ تناسب قابل فهمی در جمعه بعد، یک میتینگ به راه انداخت که یعنی «ما هم بودیم، این هم دلیلش!» برپایی میتینگ در جمعه بعد، و صدها میتینگ دیگر، به هیچ روی دلیل بر شرکت رهبری حزب در قیام نیست.

چهارم - چه ارتباطی بین سخنان مصطفی کاشانی در میتینگ جمعه بعد، با حضور حزب توده در قیام ۳۰ تیر وجود دارد؟ اگر فرزند آیت‌الله کاشانی در جمعه بعد گفته بود که پدرش «با پیشنهاد تشکیل جبهه واحد ضد استعمار موافقت فرموده» است، آیا این سخنان دلیل بر شرکت چند روز پیش حزب توده در قیام می‌باشد؟ کیانوری که فعلاً لجبازترین فرد نسبت به عدم شرکت حزب در قیام است، با انواع و اقسام جعلیات می‌کوشد حداقل یک سند دست و پا کند که با مویی حزب توده را به شرکت در آن قیام وصل کند.

پنجم - آیت‌الله کاشانی از زمانی که با دکتر مصدق به مخالفت برخاست، نسبت به حزب توده پر ملاحظت شد و توده‌ای‌ها را «فرزندان خود و حتی گرامی‌ترین فرزندان خود»^۱ می‌نامید و در عین حال ملیون چپ ناوابسته را «طفیلی‌های مارکس» می‌خواند، زیرا طرفدار جدی مصدق بودند. نسبت به شوروی و حزب توده اگر نگوییم که با محبت شده بود، لااقل از آنها بدگوئی هم نمی‌کرد و بدش نمی‌آمد. بطوری که معلوم شد بخصوص برای جوانان توده‌ای حساب ویژه‌ای باز کرده است. فقط وقتی که مخبرین جرائد خارجی از پیشرفت کمونیسم در ایران صحبت می‌کردند، پاسخ می‌داد که ملت ایران مسلمان است و اسلام با عقاید الحادی تنافر و تغایر دارد.^۲

ششم - با این همه «بشارت» مصطفی کاشانی در تظاهرات حزب توده در جمعه پس از ۳۰ تیر، مبنی بر قبولی جبهه واحد ضد استعمار از طرف آیت‌الله کاشانی درست است. اما نکته مهم اینجاست که کیانوری به عمد توجه نمی‌کند که این خبر بعدها به انحای مختلف، چندین بار وسیله شخص کاشانی تکذیب شد. از جمله در مصاحبه با خانم مارگارت هیگیز خبرنگار دیلی هرالد تریبون که از احتمال ائتلاف حزب توده با ملیون سؤال کرده بود، پاسخ آیت‌الله این بود که «نه دولت چنین خیالی دارد، نه ملت

۱- نامه سرگشاده خلیل ملکی به آیت‌الله کاشانی، روزنامه نیروی سوم، مورخ ۲۲ مهر ۱۳۳۱.

۲- مجموعه‌ای از مکاتبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، گردآورنده محمد دهنوی، انتشارات چاپخش، جلد سوم.

چنین کاری خواهد کرد»^۱ علاوه بر این، یکتا تکذیب‌نامه هم خود مصطفی کاشانی دارد؛ «اداره محترم روزنامه شاهد - چون روزنامه شهباز مورخه چهارشنبه اول مرداد ماه نطقی به نام اینجانب در میدان سپه درج کرده بود، بدین وسیله تکذیب می‌نماید. زیرا در همان ساعت که اینجانب مشغول رسیدگی به حفظ آرامش عمومی در میدان بهارستان بوده‌ام بیاناتی ایراد که متن آن به وسیله رادیو تهران پخش گردید. صبح روز پنجشنبه ۲ مردادماه سید مصطفی کاشانی»^۲

اسناد دیگری نیز در بطلان ادعای کیانوری راجع به شرکت حزب توده در قیام ۳۰ تیر وجود دارد. ولی در خانه اگر کس است، اسناد مثبت‌های که تا اینجا ارائه کردیم، بس است.

۱- منبع پیشین، ص ۱۱۸.

۲- شاهد، شماره ۷۱۴، مورخ شنبه ۴ مرداد ۱۳۳۱، تأکیدها عیناً در متن مرجع می‌باشد.

فصل دوم

بحثی در حاشیهٔ قیام ملی ۳۰ تیر

۲۵۳- جدال در آدینه

نگارنده قسمت‌هایی از فصل ۳۰ تیر را که گذشت، تحت عنوان «همکاری حزب توده با دکتر مصدق بزرگترین دروغ تاریخ حزب توده است» حسب صفحات مجله آدینه تنظیم کردم و در پاسخ به صفحه ۲۴۲ خاطرات کیانوری، برای آن مجله فرستادم. این مقاله تحت «۳ نسل حسرت به دل شدند» در آدینه مورخ خرداد ۱۳۷۲ منتشر گردید. سپس کیانوری در جواب نگارنده، به عنوان «از خاطراتم دفاع می‌کنم» جوابیه‌ای نوشت که سراسر آن نامربوط، دور از واقعیت، سفسطه و مغالطه آمیز، مردود و تحقیرانگیز بود و بدون اینکه پاسخ اینجانب بوده یا به آن توجه کرده باشد، فقط از سر عناد و لجاج به تصفیهٔ کهنه حسابهای خودش پرداخته، همان‌ها که در خاطرات خود نوشته بود، مجدداً تکرار کرده است. کیانوری هیچ‌جا از حرف زدن کم نمی‌آورد. اما این «حرف‌ها» در هیچ قالب منطقی هم نمی‌گنجد. او به جای پاسخ به نکات تاریک حزب توده، برای چندمین بار به درد مزمن خود در مورد خلیل ملکی پرداخته و سخت مغالطه کرده است. این نشان می‌دهد که کیانوری حتی در واپسین لحظات عمر خویش با خوانندگان حرف‌هایش، حتی با معدود بقایای ارادتمندان خود ذره‌ای صداقت و